

# نقد و بررسی

## کتاب فرزانه ۳

نقد و بررسی کتاب فرزانه، برای معرفی کتابهای برجسته ایرانی و خارجی و درج مقالات فرهنگی - اجتماعی مناسب، به صورت ویژه نامه بخارا منتشر می شود و اداره امور تحریری آن بر عهده هیئت تحریریه برگزیده شده از سوی «مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه روز» است.



سهرودی شمالی، کوچه شهرتاش، پلاک ۷۳، تهران ۱۵۵۹۷

تلفن: ۸۷۶۸۵۲۴؛ فاکس: ۸۷۶۶۳۲۵

صندوق پستی: ۵۷۶-۱۹۶۱۵

E-mail: farzan@www.dci.co.ir

نشانی ما در اینترنت:

<http://www.apadana.com/farzan>

نقد و بررسی

# کتاب فرزانه

تحت نظر هیئت تحریریه

با همکاری: هرمز همایون پور

مدیر اجرایی و فنی: علی دهباشی

این ویژه‌نامه، به صورت متناوب، به پیوست نشریه بخارا منتشر می‌شود.

## فهرست مطالب

- ۱ - مقالات: بحر الحقیقه از شیخ المشایخ احمد غزالی نیست / پرویز اتابکی. درک مادی‌گرایی در ایران / جهانگیر افکاری. یادی از خلیل‌الله خلیلی شاعر معاصر افغان / عبدالحسین فرزاد. ستم‌پیشه زودا که افتد ز پا / پرویز اتابکی
- ۲ - کتابهای داخلی: پایدیا / دکتر رضا داوری. بحثی در باب ولایت فقیه. نقد عقل مدرن / حمیدرضا فتاحی. تاریخ طنز و شوخ طبعی / علی شیرمحمدی. باغهای خیال / جمشید ارجمند. خداحافظ آقای چپس / ابراهیم مکلا. شعر نیما از نت تا تجدد / مجتبی سامع.
- ۳ - کتابهای خارجی: اورول در ۱۹۹۸ تیمور گارتن آس / هرمز همایون پور. در دربار پادشاه ایران / میرجلال هاشمی. ترکیب پیچیده هویت آریایا برلین / مایکل ایگناتی‌یف
- ۴ - تازه‌های کتاب نشر و پژوهش فرزانه
- ۵ - کتابهای در دست انتشار نشر و پژوهش فرزانه

## مقالات

در شمار آثار فارسی امام شیخ المشایخ مجدالدین ابو الفتح احمد بن محمد بن محمد غزالی طوسی، برادر کهنتر حجة الاسلام محمد غزالی طوسی (متولد حدود ۴۵۱ تا ۴۵۴ و درگذشته در حدود ۵۱۷ هـ. ق) از چند کتاب نام برده‌اند که بیگمان برخی از آن میان از آن او نیست. کتابها و رسالاتی که به فارسی مسلماً و محققاً از امام احمد غزالی است و در صحت انتساب آنها بدو، از لحاظ کتابشناسی، تردیدی نمی‌توان داشت از این قرار است: ۱. سوانح یا السوانح فی العشق یا سوانح العشاق یا السوانح ۲. رساله عینیه یا تازیانه سلوک. ۳. مکاتیب یا رسائل پنجگانه به عین القضاة. ۴. بند احمد غزالی. ۵. رساله الطیور (که ترجمه رساله الطیور عربی اوست). در میان آثاری عربی که بدو منسوب است نیز صحت انتساب لباب الاحیاء (خلاصه احیاء العلوم) و منابر احمد غزالی (گردآورده صاعد بن فارس لبان یا لبانی) مسلم به است و در مورد بوارق الالاع باید گفت قطعاً از آن او نیست و در خصوص الذخیره فی علم البصیره و سرالاسرار فی کشف الانوار یا تشکیل الانوار نیز تردید بسیار است. در این مقال گفت‌وگو بر سر عدم انتساب کتاب فارسی بحر الحقیقة به شیخ احمد غزالی است.

تنها نسخه خطی بحر الحقیقة در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۳۵۹ و تاریخ تحریر نسخه ۸۷۷ هـ. ق در مجموعه‌ای در صدر رساله به نام احمد غزالی ثبت شده و در فهرست بلوشه مورخ ۱۹۰۵ م. آمده است. از آن زمان به بعد در آثار محققان فارسی‌زبان این اثر به نام شیخ احمد غزالی

رقم خورده است.<sup>۱</sup> دو تن از محققانی که درباره نشر آثار شیخ احمد غزالی اهتمام ورزیده‌اند به طبع و نشر این کتاب پرداخته‌اند<sup>۲</sup> هر دو محقق فاضل: نخستین (از لحاظ تاریخ نشر اثر) به اجمال و دومین به تفصیل بیشتر در مقدمه‌های مفید خود بر چاپهای مورخ ۱۳۵۶ و ۱۳۵۸ ه. ق. متوجه و متذکر این حقیقت مشهود شده‌اند که سبک انشاء و تحریر بحرالحقیقه بکلی با سبک دیگر آثار فارسی شیخ احمد غزالی تفاوت دارد. اما هر دو استاد با استناد بدین دلیل که چون تنها نسخه موجود کتاب به نام دیگری ثبت نشده و به هر حال اثری گرانقدر در زمینه عرفان و تصوف است و آگاهی بر مضمون و محتوای آن برای اهل تحقیق ضرورت دارد، به تصحیح و نشر این اثر به عنوان تصنیف «خواجه احمد غزالی» یا ضمن «مجموعه آثار فارسی احمد غزالی» مبادرت کرده‌اند که البته این خدمت گرانقدر ایشان نزد حضرت حق سبحان مأجور و نزد سالکان طریق عرفان مشکور است. اما جویندگان حقیقت نیز ناگزیر باید بدانند که بحرالحقیقه قطعاً و مسلماً نوشته شیخ المشایخ احمد غزالی طوسی برادر کهنتر حجة الاسلام محمد غزالی طوسی نیست.

از آنجا که نسخه این کتاب منحصر به فرد است تنها استنباطی که از شناسنامه کتاب در جهت عدم انتساب آن به شیخ احمد غزالی می‌توان کرد همانا صدریت نام مصنف است که برخلاف معمول و مرسوم و سنت هر دو برادر در تمام تألیفات ایشان است و این خود برای ایجاد شک و تردید نقطه آغازی توان بود. چون نسخه‌هایی دیگر از این اثر در دست نیست برای رفع یا تقویت و اثبات این شبهه ناگزیر باید به تنها وسیله موجود و ممکن و در عین حال اطمینان‌بخش یعنی سبک‌شناسی متوسل شد. نگارنده با توسل به همین وسیله مطمئن محتویات بحرالحقیقه را بند به بند و جمله به جمله و کلمه به کلمه با دو اثر مسلم به شیخ احمد غزالی یعنی سوانح و رساله عیبه مقایسه کرده است و آنچه در زیر به عرض می‌رسد نتیجه این مقایسه و مقارنه سبک و اسلوب نگارش است.

۱. نخستین نکته‌ای که از مطالعه بحرالحقیقه به دست می‌آید آن است که همان طور که آقای دکتر مجاهد متذکر شده‌اند<sup>۳</sup> این کتاب به تمامی، یا بخشی از آن ترجمه از عربی است. دلیل این امر اولاً تقدم بسیاری از افعال بر فاعل و مفعول به شیوه عربی است که در سرتاسر کتاب به چشم می‌خورد از این قرار:

۱. از جمله دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۹۳۲-۹۳۳

۲. نصرالله پورجوادی، بحرالحقیقه، تصنیف خواجه احمد غزالی، انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶ و نیز

احمد مجاهد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ صفحات ۱۲۲-۲۱۱

۳. مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، ص ۱۲۳

«باری تعالی مر آن معانی را عیان گرداند بر این دیده تا همگی مرد را از او بستاند و آن معانی را مشاهده جذب کند. استدین آن معنی مر سز دل را آن معنی تا حاضر گرداند مر اشارت وی را که او را دوام خود حضرت است» (ص ۱۶۶)

«مرد را در حال حیرانی واجب کند مانند این نظر» (ص ۱۶۶). «بی خبر گردد از نعیم اهل بهشت و از رنج اهل آتش» (ص ۱۶۷). «چون بدو نمود، فارغ گرداندش از آن چیزی که وی متصرف آمد» (ص ۱۶۸). «پس چگونه در توان یانت و صفت توان کرد روزگار کسی را که خودش را از خود خیر نیست» (ص ۱۶۸). «گشتن او نظرش به حق ماندست تا درین بحر غرقه گردد... نمائد بر او بقیّت از معلومات نظر» (ص ۱۷۲). «اما در این کشف بداده و مستهلکی واجب کند که دور گردد از دل و مقامات آن و بی تصرف مائد از بَر صفوت آن» «بی خبر و خالی مائد از همت و انابت و اجابت» (ص ۱۷۲) «... مجزّد گردد شرط متابعت راه» (ص ۱۷۲). «از این عدمش نیز در وجود آرند تا تجلی بوده وی مستولی گردد همه او را... تا نمائد نزد او تمیزی و تصرفی» (ص ۱۷۶). «چون این حجابها محو گشت، میسر گردد بر او همه چیزها... تا آنگاه که در دل خود بیابد نوری» (ص ۱۸۳)

«والهان که در دل ایشان آتشیست که اگر به کوه روند، کوه آب شود از آتش دل ایشان» (ص ۱۸۶). «کمالش در حق بینا افتد تا وی مستوفائی خود کند تا به نزد او نمائد از دل و سز چیزی» (ص ۱۸۹). «چون اذن حق مر او را بیابا گاهاند، تا در خواهد ماندگان راه، و بصیرت خواهد سالکان راه را... که ایشان از حق درخواست نکنند از شرمگینی» (ص ۱۹۰). «در آن نواخت امرشان کنند که بخواهید آنچه تان باید» (ص ۱۹۰) «و کشف گرداند سزهای آن کسان را که حق را بر ایشان دوستی است و ایشان را بر حق» (ص ۱۹۰). «و نمایند مر ایشان را که دوستی بی علت کراست» (ص ۱۹۰)

شیخ احمد غزالی بندرت فعل را قبل از متمم آورده است. مثلاً در سرتاسر سوانح تنها در یک مورد چنین تقدیمی دیده می شود و لاغیر «آورده اند که روزی سلطان محمود نشست بود در بارگاه» ثانیاً، ترجمه غیر لازم و خلاف معمول فارسی نویسی ضمایر متصل به اِن و اُن: «شقی نداند که او شقی است و سعید نداند که او سعید است» (ص ۱۶۸)

ثالثاً، تعقید و ابهام جملات که حاکی از تقید و التزام مترجم به ترجمه تحت اللفظی است: «در حکم آن بودن و بهره از او برداشتن که راه در تابش او رفتن، این منزلت صدقست مر او را تا آنگاه که دیده یابد آن را صورت دیده خوانند تا بدان همت را بیند و در قیام انفراد پهای شده» که این تقید و پیچیدگی نتیجه چیزی جز التزام به ترجمه لفظی نتواند بود.

۲. گاه عبارات بحر الحقیقه روشن و روان و خالی از ابهام و تعقید است، و همین موارد است

که آن را به سبک نگارش سوانح نزدیک می‌کند و موجب حکم به تشابه و در نتیجه اشتباه در حکم بر تعلق آن به شیخ احمد غزالی می‌شود. اما در این مورد نیز با بهره‌جویی از کاربرد واژگان و مفردات و تعبیرات می‌توان رفع اشتباه کرد. بعضی از لغاتی که در بحرالحقیقه آمده و در آثار فارسی احمد غزالی دیده نمی‌شود یا مفاهیم آنها به لغتی دیگر آمده است به ترتیب الفبائی چنین است:

استاخ (ص ۲۰، ۳۷). استدن (۱۹). استده (۴۴، ۵۱). بستدند (۳۴). سندن (۱۹۰) إله (۱)، ۱۸، ۳۶، ۳۸). الوهیت (۱۵۰). انفراد (۲، ۲۲، ۳۸، ۴۵، ۵۰). اولیتر (۴، ۴۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۲). بحر (مکڑ). بز (مکڑ) پُرش (۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱). بسنده (۱۰). بیجاده (۱۴). بینش (۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱). پادشاه، به معنی خداوند عالم (مکڑ). پدید (۴، ۸، ۴۰، ۴۸، ۵۱). تَبْرَای کَلِّ مقامات. تحدیث (۴۴). تخلیق (۳۰). تشبیه (۲، ۵، ۲۱). تعطیل (۲، ۲۱). تف (۲۰). تفسیدن (۲۲). ثری (۲۵). حز (۱۵). حشوات (۲۵). حقّ به وجه نسبی و ترکیبی: اذن حقّی (۲۵). ارادت حقّی (۶). اشارت حقّی (۴۹، ۵۰). برید حقّی (۲). ربایش حقّی (۳۲). نمایش حقّی (۱۰۶) که وجود همین ترکیب و تعبیر در این مورد و در کلمه میثاق به وفور، در بحرالحقیقه به تنهایی برای اثبات عدم انتساب آن، از لحاظ سبک‌شناسی، به شیخ احمد غزالی کافی به نظر می‌رسد. خاصّ خاصّ (۳، ۴، ۴۴). خاصگان (۱۱، ۱۲، ۳۲، ۳۳). خطوط (۴). خودش جمع ضمیر مشترک با شین ضمیر (۴۹). دُر (مکڑ). رُبایش (۳۲). زجر (۲، ۱۰). زحیر (۲۷). زیند، زبیدن (۲۷). سلطانیّت (۹، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۱). در سوانح همه جا «سلطنت» آمده است. سوزش (۲۱، ۳۴، ۳۹) صدف (مکڑ). صلا (۱، ۵، ۲۶، ۴۵). صوام (۳۳). ضحی (۸). طرقدن (به معنی ترکیدن (۱۵). طیبه (۱۵۰). عادت (مکڑ). عدیل (۲، ۱۷، ۱۹، ۳۶). عطیّت (۲). عنایت (مکڑ). غوّاص (مکڑ). فقریّت (۴). فرماید (به معنی گنّد: استقامت فرماید، هجرت فرماید (مکڑ). قتیل اللّه (۴۴). کشوف (مکڑ). گداز (۷، ۹، ۳۲). گدازش (۷). گروش (۴۴). گونه (۷، ۱۵). لسان (۱۶۱، ۱۶۲). مسافر (مکڑ) مستغرق (مکڑ). مستوفا (۴۲). مستوفائی (۱۸۹). مشاهده (مکڑ). مکار (۲۲). مکانیّت (۱۸۵). مکّونات (۶، ۱۸، ۲۵، ۳۲). مغیب (۱۸۹) مهوسان (۳). میثاق (شبهه به حقّ در ترکیبات: ارادت حقّی و اشارات حقّی و...)، روز میثاقی (۱، ۲، ۱۷، ۱۵)، عهد میثاقی (۱۲)، ندای میثاقی (۱۴) نازش (۷، ۹، ۱۹). ناظر باشنده (۷). ناظر دارنده (۷). نجیب (۳۴). نصیبا (۱۵۰). نصیبه نعلین (مکڑ). وارد حق (۲۰). وایله (۱۵، ۳۶، ۳۸). وَلَه (۳۰، ۳۸، ۴۰). هجرت (مکڑ).

۳. بعضی مختصات دستوری و بویژه نحوی و نیز آرایشهای لفظی بحرالحقیقه که آن را از آثار

شیخ احمد غزالی جدا می‌سازد چنین است:

یکم. استعمال «برای... راه

شغاف دل وی را در مظالم معرفت از راه عنایت منشور کشف داد، برای اِکرام و انعام وی را (ص ۱۴۸). پس مرد را بینش برای سِز هر چیزی را است، برای اظهار سلطانتیت خود را. تا مجرّد شود برای احکام حضرت را (۱۷۳). کسی را که چندین علوم حاصل آید، برای مدار این راه را، مقتدائی را شایسته باشد (۱۸۶).

دوم. استعمال «مر» مفعولی:

پس لحظه‌ای از آثار الوهیت مر امانت را جذبه‌ای داد (ص ۱۴۸). تا بدین جوارح مر او را ولایی باشد (۱۴۸). هر کس را به بهره خویش نصیبات اختیار او مر ایشانرا سز ارادت خود گشت (۱۵۰). تا مر ایشان را دربانند (۱۵۱). مر او را مستغرق آلاء و نعمای خود گرداند (۱۵۲). سماع مر آن معانی راست. (۱۵۲). هر ساعتی از حق مر او را پِزی و الطافی باشد. حق سبحانه و تعالی، بزرگ منزلتی و عزتی نهاده است مرین راه را و رونندگان او را (ص ۱۵۳). اما زیرک کسی باید تا درین روزگار مر او را بازشتاسد (۱۵۴). بناگاه حق مر او را به فراق خود بسوزد (۱۵۴). درین نمایش مر ترا هجرتست (۱۵۷). مر ترا حاصل نگشته (۱۵۷). عبرت باشد مر او را (۱۵۷). خلوت خدای مر تن بنده را آنست (۱۵۷). این سفر عطایی است مر آن مرد را (۱۵۸). نمایش حق مر او را جمال ننماید (۱۵۹). تصدیق او آن باشد مر جمال پادشاهی را (۱۹۱). حق مر ایشان را نوری دهد (۱۹۱). چند نور مر این مرد را درین سفر مرحله گردد (۱۹۵). مستغرقی مر تصرف مسافر را می‌خواهد (۱۹۴). مر آن سِز را قوت دهد (۱۵۹). زیادتی نعمت مر ترا آنست (ص ۱۷۴). پس خواست مر ترا به مشاهده ما رسانید (۱۵۸).

در حالی که در سوانح «مر» مفعولی استعمال نشده و در آن کتاب همه جا عباراتی چنین آمده است: اجابت کردم او را (سوانح بیانی ص ۱). بجای خود او را ببند (۳). گاه روح عشق را چون زمین بؤد (۴). توحید هم توحید را بؤد (۷) معشوق با عاشق گفت (بجای مر عاشق را) (۱۰). پس با ملک بگفت (بجای مر ملک را) (۱۱). من گفتم او را سیاست کردن معنی ندارد (۱۱) از ابتدا دوست او را دوست بود و دشمنش را دشمن (بجای مر دوست او را و مر دشمن او را) (۱۷) دشمنان او را دوست گیرد (۱۷). رهائی داد او را (۱۷). از اغیار او را شبهی نیابد (۱۸). او را ساز وصال از کجا آید (۲۵). چون خالی شد، او را بخواند (۲۶). ایاز را ساز وصال بکمال هست (۲۶). آنگاه شما را باشد و شما را برگ آن نبؤد (۲۹). معشوق را از عشق نه سودست نه زیان (۲۷). و او را از او هیچ حساب نه (۲۷) و اگر تو این غلط افتد (۲۹) چون عاشقی آمد او را نیز کار خود فراید آمد (۳۱). شبی با معشوق گفت (بجای مر معشوق را گفت) (۳۳). معشوق با او گفت (۳۳). تو از سرمای آب زمستان حمایت می‌کند (۳۳). روزی محمود با ایاز گفت (۳۴). از

صفات عز خود آن اسیر را صفات دهد (۳۱). پس بجای بی انجام او را مست کند (۳۶). عقول را دیده بریسته‌اند (۳۹).

سبب این مقایسه نسبتاً دقیق و مفصل آن است که همین یک تفاوت عمده نحوی و بارز برای رفع انتساب بحواله حقیقه از شیخ احمد غزالی کافی است چه احتمال تغییر سبک نگارش یک مصنف را در ادوار مختلف زندگی علمی سی ساله و نیز افعال سلیقه نسخه نویسان را که بعضی از محققان برای تقویت دلیل انتساب این کتاب آورده‌اند، بکلی متفی می‌سازد.

سؤم: تکرار فعل:

تا پاک نگردد، حاضر حضرت نگردد، و محرم مؤانست نگردد، و اهل امانت نگردد. و تا اهل قربت نگردد، شایان وصلت نگردد. تا شایان وصلت نگردد، امانت‌دار سز نگردد. و تا امانت‌دار سز نگردد، صاحب کرامت نگردد. و تا صاحب کرامت نگردد، اهل فراست نگردد. و تا اهل فراست نگردد، واقف و شنونده اسرار حق نگردد. و تا واقف و شنونده اسرار حق نگردد، جمال معرفت بر او کشف نگردد. و تا جمال معرفت بر او کشف نگردد، محرم مشاهده نگردد. و تا محرم مشاهده نگردد، حیات وی طیبه نگردد. و تا حیات وی طیبه نگردد، باقی به حق نگردد. و تا باقی به حق نگردد، بینائی وی راست نگردد و صاحب سز و والی ولایت نگردد (ص ۱۵۰). دیده را بینائی داده است، و دفاع را شم داده است، و سمع را سماع داده است، و لسان را نطق داده است، و دست را گیرائی داده است، و پای را روائی داده است، و قلب را محبت داده است، و سز را صفوت داده است، و آن معانی را مشاهده داده است. (۱۶۱).

دنیا و عقبی در این سُکر بروی فراموش گردد، حرکتش سکون گردد، ذکرش سکوت گردد. (۱۶۲). از حال و وقت خود مجرّد شود، از علایق مقامات خود مفرد شود (۱۶۳). از اسباب نصیبات خود بی‌ملک گردد، از معلومات خود بری گردد (۱۶۱).

حاضر غایب این را خوانند و مسافر مقیم این را خوانند و طالب بی‌طلب این را خوانند. (۱۶۸).

خلعت مر تراست. کمال محبت من مشاهده تست، و عنایت من سماع تست. ندای من منشور تست، اذن من ولایت تست، معرفت من بوستان تست، انس من طاعت تست، ذکر من شراب تست، وصال من راه تست، قرب من مشاهده تست (۱۷۲).

این را حکم و که خوانند، و این را مبتلای نیاز خوانند، و این را هجرت همت خوانند، و این را صدف عزیزت خوانند، و این را طریق وقت خوانند و این را میدان حال خوانند، و این را مُخ ارادت خوانند، و این را حسن طاعت خوانند، و این را سز اخلاص خوانند، و این را راه انفراد خوانند، و این را گوهر تسلیم خوانند و این را حکم تفویض خوانند (۱۷۷).



دوست عزیزم

چنانکه حضور این عرض کرده ام زبان بنده از لای

شکر محبتها و زحمات سرکار عالی عاجز است من در همه قولها خصم  
در وصف مثال تو اخس شرح مربوط با عهد غزالی را از روی فعالیت

شمن استنفاخ کردم و در ضمیمه تقدیم نمودم، فرستی از آثار احمد غزالی  
که در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران موجود است بدان منضم کرده ام

در همین کتابخانه دو شرح بر سوانح وجود دارد یکی بنیر و دیگری

بنظم ازین شرح اخیر نسخه ای هم در کتابخانه آستان قدس هست که

آقای احمد گلچین معالی در صد دهتند آنرا بطبع برسانند از سبب

عینیه ضمیمه یا عکس خدمت سرکار عالی خواهم فرستاد، از آن نسخه که

ظاهرا منابر احمد غزالی است سراخ گرفته ام و گوید در کتابخانه مرکزی

دانشگاه است پس از فحص کامل نتیجه با اطلاع سرکار عالی خواهد رسید

خواهشمندم سلام مخلصانه بنده را خدمت جناب آقای صفی و آقای

دکتر محمدی برسانند از سلامتی ایشان بنده را مطلع فرمایند

تبلیغ سلام احترام آمیز این ضعیف بخدمت آقای دکتر محمدی و

خانمان سببه بلطف عالی است هواره موفق و سلامت باشید

۴۴/۵/۱۰ مخلص فرزند الهی

در حالی که حذف فعل به قرینه در آثار شیخ احمد غزالی و بویژه در سوانح معهود و بسیار است: «هشق را اقبالی و ادباری هست، و زیادتى و نقصانى، و کمالى... گاه عشق در زیادت و عاشق بر او منکر. و گاه او در نقصان و خداوندش بر نقصان منکر (سوانح بیانی ص ۸). و حتی تغییر فعل برای احتراز از تکرار در آثار او دیده می‌شود: «دوستی عزیز که به نزدیک من بجای عزیزتر بردران است و مرا با او انس تمام بود (سوانح، ۸). و عقل از این صنایع دور است و اعتراض مهجور (رسالة عینیه برگ ۷ خطی). و در ناپایست را درمان نیست و حسرت راندگان را نهایت نه (برگ ۷). «از شبیخون مرگ بر حذر بودن شرط است و از تنهایی گور یاد آوردن شرع».

چهارم: استعمال ضمائر متصل مفعولی هر چه‌اش و هر چش بجای (هر چه او را)، و غیر مفعولی.

بر هر چش استقامت دهد، بیاید بود (بحرالْحقیقة ۱۵۷) و هر چش اشارت کند، بیاید گذشت (۱۵۷).

«پس‌اش» بجای (پس او را) و «تجربه‌اش» بجای (تجربه او را):

وی را بگیرد... پس‌اش براندازد (۱۷۰). این تجربه‌اش حاصل نیاید (۱۷۷)

«آنچه‌تان» و «معتلیشان» و «معلویشان» و «لحظه‌شان» و ...

بخواهید آنچه‌تان باید (۱۹۰). از این معتلیشان واجب کند که در کشف جمال‌اند (۱۹۰). و معلویشان گرداند (۱۹۰). یک لحظه‌شان بدیشان باز نمانند و در کارشان تصرف نمایند و در گذاشت و داشتشان تمییز نمانند (۱۹۱).

پنجم: استعمال ضمیر «او» برای غیر جاندار:

حق سبحانه و تعالی - بزرگ‌منزلی و عزتی نهاد است مر این راه را و روندگان او را (بحرالْحقیقة، ۱۵۳). صحرای معرفت این را خوانند که در او معرفت هیچ خلق نروید (۱۵۸). این نورست که از تابش جمال حق باشد... و اگر از او (یعنی از آن نور) ذره‌ای بر عالمیان کشف گردانند، همه جانها فدا کنند (۱۵۹).

در حالی که شیخ احمد غزالی بیشتر برای غیرجاندار ضمیر اشاره «آن» بکار برده است: «لوه لوه لالا به دست ناشناس او دهند که زهره ندارد که دست معرفت استاد آن را بپرماسد» اما فقط در مورد روح و عشق (که اصل جان و جان داشتن است) ضمیر (او) را بکار می‌برد: «گاه روح عشق را چون زمین بود تا شجرة‌العشق از او بروید (سوانح بیانی، ۲). گاه چون ذات بود صفت را تا بدو قایم شود، گاه چون انباز بود در خانه تا بهقام او نوبت دارد. گاه او ذات بود و روح صفت تا قیام روح بدو بود» (۴). «و بسیار بود نیز که عشق روی بپوشا... که او بوقلمون است» (۸). «بسر این که عشق هرگز به کس روی ننماید سبب آنست که او مرغ از لست... نه هر خانه آشیان او را

شاید (۹).

ششم. استعمال «از» بعد از بی<sup>۱</sup>:

پس معنی هر صدقی در اشارت بازنمائیم بدانچه حق — عزاسمه — ما را بنماید، که بی از او ما این حدیث را بیان نتوانیم کرد (۱۵۱).

هفتم. تقدیم صفت بر موصوف:

حق — سبحانه و تعالی — بزرگ‌منزلی و عزتی نهاده است (۱۵۳). اما حدیث وجود عظیم کاریست (۱۵۹). یک‌هیزی باید و استوار حدیثی تا مرد بدان رسد (۱۶۴).

هشتم. استعمال مضاف و مضاف‌الیه با کُل و کُلّی:

یکی منزل بشریت، تا تبرای کُل مقامات (۱۴۹). و چون به دوستی دل با کُل مقام واسطه گردد به آثار الوهیت ناظر آید. و کُلّی محدثات را بقدم توان شناخت (۱۵۱). سِرّ وی از کُلّی مکنونات بیرون بَرَد (۱۵۳). اکنون اگر کُلّی عالم برو فرود آیند (۱۵۴). و یکی را از کُلّی مقام به خود قرار دادند (۱۵۶). تا آنگاه که از کُلّی مقام بیرون رود (۱۵۷).

در سرتاسر آثار شیخ احمد غزالی هیچ‌گاه چنین ترکیب اضافی بکار نرفته است.

نهم. استعمال صفت جمع برای موصوف مفرد یا صفت جمع برای موصوف جمع به شیوة عربی.

در هر دریائی چند هزار اشارت هجایب است (۱۵۱).

رموز ظرایف (۱۵۱).

دهم. استعمال «راه بجای (برای، از بهر) و نیز استعمال «... راه... باید» و «... ش... باید»: «اما

حجت را در وفای آن معانی باید بود» (۱۴۹). «تا این مُزَد آن را دریایی که آب حیات به دریا

مضمّر است» (۱۵۵). «پس مود را تصرف از راه بیاید افکنند» (۱۵۲). «بینش این مرد راه، برای این

حدیث باید» (۱۵۶).

«پس مسافر را بر عقل خویش مشرف باید بود» (۱۴۹). یعنی مسافر را بایسته است که بر

عقل خود مُشرف باشد. «اما مسافر را بر اشارت آن علوم باید رفت (۱۵۰).

«از هفت بحرش بیاید گذشت تا غسل یابد از آلائش دید خود» (۱۵۰). یعنی او را بایسته

است که از هفت بحر بگذرد. «و هفت دریاش در باید گذشت» (۱۵۱). «اما در سفینه عنایتش

۱. «بی از آن که. به معنی بی آنکه ترکیبی است که بعدها رواج یافته و باز از میان رفته» سبک‌شناسی بهار ص ۹۱

در توصیف کشف‌المحجوب. و در ذیل شعر ابوحنیفه اسکافی شاهد آمده است:

بی از ان کاید ازو هیچ خطا از کم و بیش سیزده‌سال کشید او ستم دهرِ ذمیم.

می‌باید نشست (۱۵۹).

یازدهم. استعمال فرمودن به معنی امر کردن و ادا سازختن.

«تادل را از توقف مکونات هجرت فرماید» (۱۴۹). «و در پایگاه انفراد استقامت فرماید» (۱۴۹).

دوازدهم. استعمال «هرکه» با فعل به صیغه جمع و «هرکس» با فعل جمع و «هر» با متمم جمع و مبهم «کدام» با متمم جمع و «چندین» با متمم جمع:  
«و هر که بکلمه توحید تقرب کرد، همه مرید حق‌اند» (۱۵۲). «بداند که هرکس بر چه طریقند» (۱۷۷). «و به سر معرفت هر دلایل بینند» (۱۷۷). «واقف نگردد که از کدام جوانب بوده است» (۸۳). «پس کسی را که چندین علوم حاصل آید» (۱۸۶).

سیزدهم. استعمال جمع جمع (جمع فارسی بر جمع عربی):

«خواطرهای راه دیدن» (۱۵۱) و شیخ احمد غزالی فقط «خواطر» می‌نویسد: «هیبت او دل را از خواطر بازدارد» (وصیت احمد غزالی ص ۲، کتاب آثار احمد غزالی ص ۵۱۳).  
«از قوفهای طریق حذر باید کردن» (۱۵۱). «عجایبهای وی بس منکر است» (۱۵۴). (شیخ احمد غزالی «عجایب» می‌نویسد: «عجایب نیرنگ بر صحیفه انفاس زنده» (سوانح بیانی، ص ۲). «و حدودهای بی‌اختیاری بدو نمایند» (۱۷۳).

چهاردهم. استعمال سجع و موازنه و موازات در بحرالحقیقه:

«ایشان به باقی حقیقت حق را شناختند، همه بقای خود بدین تحدیث درباختند» (۱۹۱).  
«به میدان تجرید قیام آرد و انتظار نظر نگردد، و در هر چیزی بی‌خبر گردد» (۱۹۲). «جز گل و صالش نبوید و جز اسرار دوستی با وی نگوید» (۱۹۲). «دل و جان و دیده فدا کنید، و سوز محبت را غذا کنید» (۱۹۳). «هر که را بحر جمال جلال گردد، وی محرم وصال گردد» (۱۹۳).  
«بوستان دل او به آثار لطف خدای آرامه است و سرش با آلاء و نعماء حق پیراسته است» (۱۵۴). «از حال و وقت خود مجرود شود، از علایق مقامات خود مفرد شود» (۱۶۲).

در تمام سوانح سجعی چنین یافت نمی‌شود. اما در رساله عینیه، چون بیشتر کلمات قصار و پند و اندرز است سجعی مختصر به نظر می‌رسد.

پانزدهم. مقامه‌گونه بودن آثار شیخ احمد غزالی.

از آنجا که شیخ احمد غزالی واعظی سخنور بوده و بدین عنوان اشتهار داشته است در نگارش‌های خود نیز به شیوه واعظان مجرب نثر و نظم و حدیث و آیات قرآنی و حکایت و روایت و تمثیل را به هم آمیخته و ترکیبی دلپسند و متنوع و جذّاب توجه و نظر از مجموعه این عناصر کلام پدید آورده است. از این رو آثار مکتوب او اعم از سوانح یا رساله عینیه و حتی

مکاتیب پنجگانه او قالب مقامه نویسی دارد. در صورتی که بحرالحقیقه فاقد این خصوصیت است و فقط در پایان هر بحر به آوردن یک رباعی اکتفا کرده و در سرتاسر آن جز اشارتی به هفت آیه و درج یک حدیث دیده نمی شود در حالی که در مقام مقایسه ملاحظه می کنیم که در سوانح نوزده آیه و پنج حدیث و ده قول معروف و مثل و نه شعر عربی و هفتاد قطعه شعر فارسی درج شده است.

شانزدهم. اطناب بحرالحقیقه:

شیوه شیخ احمد غزالی در نگارش، ایجاز و اختصار است و چندان در ایجاز کوشیده که گاه کلامش دشوار فهم شده و به صورت رمز و معما درآمده است. البته وی را در این ایجاز و اختصار غرض و هدفی خاص بوده و می خواسته سخنش رمزی باشد و خود گفته است «کلامنا اشاره». در حالی که بحرالحقیقه انباشته از اطنابهای تمیل بسیار است که در نمونه هایی که قبلاً در این مقال آمد مشهود است و اینک برای تأیید مدعا یکی دو نمونه از اطناب یاد شده به عرض می رسد:

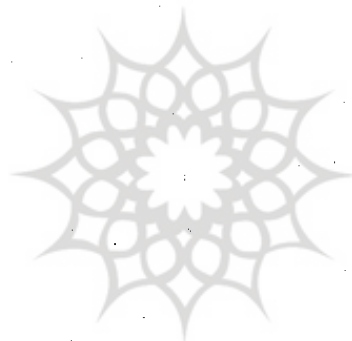
«و سوز آن آفتاب که بر مرغزار بشر تابد همه نیات هستی و عادت را خشک کند، و درختان دید را محو کند و گلی هستی را بیژمراند. اما گلی محبت را بشکفاند، و نرگس ارادت را برویاند، و بنفشه وصال را مشکین گرداند، و یاسمین انس را از انس جمال دهد، و سخن صدق را صاف گرداند، و سوسن موافقت را حاضر کند و مولی انفراد را به قیام آرد و نیلوفر وفا را آراینده بوستان کند و ترنج الفت را برساند و نارنج حال را گونه دهد و انار وقت را به برگرداند و هزارستان نیاز را مغلوب و سکران گرداند، و باد قُرب را برین بوستان بوزاند، و لاله همت را درین بوستان به برآرد، و شراب مودت را کاس عنایت کند، در سحرگاه نیاز مر این عارف را بچشاند (۱۶۲).

«روزگار هر یک را دریابد. صاحب ارادت را بداند. صاحب صدق را بداند. مشتاقان و محبتان را بداند. راضیان و صابران را بداند. متوکلان و مفردان را بداند. مبتدیان و موحدان را بداند. صاحب وقت و صاحب حال را بداند. اهل سماع و اهل عشرت را بداند. اهل زندگانی و اهل معاملات را بداند. صاحب نظر و صاحب خیر را بداند. مجرّدان و مسافران را بداند. مدعی و معنوی را بداند. آرزومندان و امیدواران را بداند (۱۸۶). (این نمونه برای تکرار فعل و تکرار دو اسم «صاحب» و «اهل» نیز شاهد مثال است).

ملخص کلام اینکه بحرالحقیقه آمیخته ایست از ترجمه و تصنیف و از لحاظ سبک و قالب بکلی متفاوت با دیگر آثار معروف شیخ احمد غزالی طوسی. حال که چنین است باید دید این اثر عرفانی که در جای خود شأن و حیثیت خویش را دارد از آن کیست؟ آقای دکتر احمد مجاهد

در مقدمه فاضلانه خود بر کتاب سماع و فتوت<sup>۱</sup> احمد بن محمد الطوسی، عارف قرن هفتم از هشت فقره نام: احمد بن محمد غزالی پدر امیر اسلام که اتحاد کامل نام با شیخ احمد بن محمد غزالی طوسی برادر حجة الاسلام محمد غزالی دارد و احمد بن محمد الغزالی الکبیر الطوسی، ابو حامد (غیر از حجة الاسلام محمد غزالی) و سه نام شیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی بدون کنیه و لقب و عنوان دیگر و احمد بن محمد الطوسی الزادکانی و شیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی (نسه مجد الدین و نسه غزالی) و بالآخره احمد بن محمد الطوسی الصنعی الیمنی سراغ داده اند که به قول خود ضمن مطالعه اجمالی نه به طور استقصاء کامل<sup>۲</sup> به آنها برخورد کرده اند که از اواسط قرن پنجم تا اوائل قرن هشتم می زیسته اند.

از این میان احتمال تعلق کتاب بحر الحقیقة به احمد بن محمد غزالی، پدر امیر اسلام که در قرن هشتم زنده بوده از حیث اتحاد نام و نام پدر و نسبت، بیش از دیگر احتمالات در خور تحقیق و کندوکاو است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. سماع و فتوت، احمد بن محمد الطوسی، به اهتمام احمد مجاهد، ۱۳۶۰، تهران.

۲. همان کتاب، ص ۷.